

## مناظره سیبویه و کسایی

« ۲ »

تا زمانی که علماء نحو کوفه در دربار خلافت نفوذ داشتند این اختلافات و مناظرات و حجاج و لجاج موجود بود و هنگامی که قدرت آنان از میان رفت و میدان بحث و جدال هم از مردان مؤسس و واضع تهی گشت کم کم نزاع بر خاست و بجای آن انصاف بنشست ، علماء نحو دیدند :

دلایل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن بجهت قوی

فهمیدند در مسائل علم نحو گفتار بصریان قوی و حجتهای کوفیان ضعیف است از اینرو هنوز قرن چهارم ، هجری شروع نشده بود که مکتب نحویان بصره همه جا رائج و شایع گردید و مؤلفین آراه و عقائد استادان همان مکتب را شرح و بسط میدادند و از اقوال نحویان کوفه فقط برای ذکر خلاف یاد می کردند.

وقتی که علماء نحو از اختلاف بصریان و کوفیان فراغت یافتند و مکتب نحو بصره در همه جا مستقر گردید بتوسعه حدود نحو پرداختند و کتب مفصل و مطول در این علم تألیف کردند و آن هنگام که نوبت متأخرین رسید بقول احمد حسن زیات عضو مجمع اللغة العربیة در کتاب « تاریخ الادب العربی : ص ۳۶۵ » شروع باختصار مطولات و اقتصار بر مبادی نمودند چنانکه ابن مالک « تسهیل » و زمخشری « مفصل » را نوشت اما دیری نپائید که گروهی فلسفه دان نحوی یافت شدند که جدل را وارد نحو کردند و وجوه الفاظ را از جهت اصلی برگرداندند ، این گروه پای لغات مرده را گرفته بمیدان حیات کشاندند و شاذ را با صحیح بهم درآویختند ، آنان تعدیلات بارده و احتمالات فاسده را در مسائل نحو راه دادند و در نتیجه این علم را بحالی انداختند که اگر گفتاری اظهار می دارند تنها وهم گوینده از آن خشنود می شود و اگر حجتی می آورند فقط گمان آورنده از آن خرسند می گردد . ه

باری ؛ سخن بر سر اختلافات نحویان بصره و کوفه بود که گفتیم کار آنان به حجاج و لجاج کشید و هر یک از دو گروه برای تأیید طریقه خود حجت می آورد از اینرو بازار مناظره گرم بود .

با اینکه مجالس مناظره مکرر بین نحویان کوفه و بصره منعقد گردید و اساساً در قرن های دوم و سوم هجری مناظره بین دانشمندان در موضوعات علمی و دینی کاری رائج بود و همین کسایی که ما می خواهیم مناظره اش را با

سیبویه نقل کنیم مناظراتی با ابو یوسف قاضی ابو محمد یزیدی داشته است (۱) اما هیچیک از مناظرات علماء نحو مانند مناظره کسائی و سیبویه شهرت تاریخی نیافته است و علت عمده این امر مظلوم واقع شدن سیبویه بوده است که بیشتر مورخین به آن اشاره کرده اند و کسائی و فراه که در آن مجلس مناظره حق - کشیهای فراوان کردند و منکر مهارت سیبویه در نحو شدند در باطن آنقدر به تقدم او اعتراف داشتند که فراه کتابش را بخط خود نوشت و کسائی آن را مقابله کرد و این همان نسخه از «الکتاب» سیبویه بوده است که ابن خلکان در تاریخ خود (ج ۱ ص ۴۲۰ چاپ ایران) نوشته است - جاحظ آن را از میراث فراه خرید و بعنوان هدیه بیمانند به ابن الزیات وزیر معتمد داد . سیوطی در « بغیة الوعاة » می نویسد : ما قصه مناظره کسائی را بیزیدی در کتاب

۱ - بمنظور آنکه این مقاله مختصر خالی از فوائد ادبی نباشد مناسب است بمناظره کسائی و این دو دانشمند اشارتی شود ، داستان بحث کسائی با ابویوسف بطوری که یاقوت در «معجم الادبایه» نقل کرده چنین است که : آن دو نزد رشید بودند کسائی از ابویوسف پرسید اگر مردی گوید : انا قاتل غلامك و قاتل را بغلام اضافه کند و دیگری بگوید : انا قاتل غلامك و با تنوین قاتل جمله را تلفظ کند ، کدامیک از این دو نفر را بجرم قتل می گیری ؟ ابویوسف گفت هر دو را ! رشید گفت خطا کردی ؟ کسیرا باید گرفت که سبب جریده شده است نه کسی را که سبب نصب گردیده علت هم این است که اسم فاعل مضاف به معنی ماضی می باشد از اینرو قول او اقرار محسوب می شود و اسم فاعل غیر مضاف بمعنی حال یا استقبالی است باینجهت قول او اقرار محسوب نمی گردد . اما داستان کسائی با ابو محمد یزیدی ( که از بزرگان علماء نحو بوده ) چنان که سیوطی در «المزهر» ج ۲ - ص ۲۳۲ نقل کرده چنان است که کسائی از یزیدی پرسید «شرا» (بکسر اول بمعنی خریدن و فروختن) محدود است یا مقصور ؟ یزیدی پاسخ داد محدود است کسائی گفت : نه ! بلکه مقصور است ، داوری را از فصحاء عرب خواستند آنها قول یزیدی را که محدود است درست دانستند . توضیح آنکه در «المزهر» چاپ اول کلامه «شرا» بصورت «شر» چاپ شده است و چون در کتب لغت این اختلاف درباره کلمه شرا بمعنی خریدن و فروختن ذکر گردیده است صحیح آن نقل شد ، بدیهی است کلمه مذکور بهر معنی باشد آنچه در المزهر بچاپ رسیده غلط است زیرا در اینصورت جایی برای محدود یا مقصور بودن وجود نخواهد داشت .

« طبقه الکبری » نقل کرده و گفته ایم بریزیدی ستم رفت همچنانکه در مناظره سیبویه و کسائی بر سیبویه ستم رفت .

مجلس مناظره کسائی و سیبویه در بغداد منعقد گشت و از ارکان خلافت که در آن مجلس حضور داشتند یحیی و جعفر برمکی بوده اند و با احتمال قوی امین و مأمون نیز حضور داشته اند و حتی ابن خلکان تصریح بشرکت امین کرده است ، بلاشک گروهی از اعیان علماء و فضلاء هم حاضر بوده اند ولی نام فراء و خلف در اکثر کتب مربوط بخصوص قید گردیده است و چون در مجلس مذکور کسائی و فراء و خلف با سیبویه به طرف بحث بوده اند ناچاریم قبلاً جهت معرفی اجمالی این چهارتن بگوییم :

کسائی پیشوای بیمنازع علماء کوفه و معلم امین و مأمون فرزندان خلیفه وقت بوده تألیفاتی هم در نحو و قرائت داشته است که در فهرست ابن الندیم نام آنها مسطور است ، پس از او اعلم کوفین یحیی بن زیاد فراء بوده که به مأمون پیوست و مأمون او را واداشت اصول نحو را گرد آورد او در مدت دو سال کتاب « المحدوده » را نوشت و در فهرست ابن الندیم نام ابواب و فصول و موضوعات این کتاب مذکور است ، خلف هم که نامش علی بن مبارک بوده از مشاهیر علماء نحو کوفه بشمار می رفته و حاقظه ای بس قوی داشته است بطوری که نوشته اند تنها چهل هزار بیت شاهد مسائل نحو از برداشته غیر از قصائد و ابیات دیگر عرب ، اما سیبویه وارث علم خلیل و از ارکان نحو بصره بوده است خود و کتابش نیاز به هیچگونه توصیفی ندارند و بطور خلاصه باید گفت هر يك از این چهار تن عالمی معتبر بوده و از صاحب نظران علم نحو بشمار می رفته است ولی مع الاسف کسائی و فراء و خلف در مناظره با سیبویه رعایت انصاف نکردند و سخن همه بر سر این نکته است .

علت مناظره بطوریکه ابن هشام در باب اول « مغنی اللیب » ( مجلد اول صفحه ۸۰ چاپ مصر ) نوشته است آن بوده که سیبویه بقصد دیدار برآمده ببغداد آمد ، یحیی بن خالد خواست او و کسائی را در یکجا گرد آورد ، روزی را برای اینکار اختصاص داد هنگامی که سیبویه حضور یافت هنوز کسائی حاضر نشده بود اما فراء و خلف حضور داشتند ، خلف آغاز سخن کرد مسأله ای از سیبویه پرسید ، سیبویه پاسخ داد خلف گفت : خطا گفتم ! دوپاره وسه باره پرسشهایی کرد در هر نوبت که سیبویه پاسخ می داد خلف می گفت : خطا گفتم ! آخر الامر سیبویه باو گفت : این کار تو بی ادبی محسوب می شود . در این هنگام فراء اظهار داشت که در این شخص ( یعنی در خلف ) تند

و شتاب وجود دارد ولی بگو : وقتی درست است که بگویند « هولا ابون » و « مرت بابین » ( یعنی جمع اب در حال رفع و جر ) اگر بخواهی مانند آن را از « آیت » و « آویت » بگویی چه می گویی ؟ سیبویه آن را پاسخ داد فراه گفت : اندیشه کن آنگاه پاسخ گویا سیبویه گفت من باشما دیگر سخن نمی گویم تا وقتی صاحبمان حضور یابد، هنگامی که کسائی فر از آمد به سیبویه گفت : تو از من می پرسی یا من از تو پیرسم ؟ جواب داد تو پیرس ! کسائی گفت : عرب می گوید « فندک تظن ان العقب اشد لسعة من الزنور فاذا هوی » عرب اینگونه هم می گوید : « فاذا هوا یاها » در این مسأله چه می گویی ! سیبویه وجه دوم را انکار کرد و گفت صحیح وجه اولست که « فاذا هوی » باشد و نیز اظهار داشت در این مثال نصب جائز نیست ، کسائی از این مثال پرسید : « خرجت فاذا - عبدالله القائم » ( برفع ) و « جرت فاذا عبدالله القائم » ( بنصب ) سیبویه گفت : فقط برفع باید تلفظ کرد کسائی بیان کرد که در این مثالها عرب هم برفع تلفظ می کند هم بنصب ، هر يك در گفتار خود پافشاری نمود تا اینکه یحیی گفت : شما رؤساء شهر خود هستید چه کسی باید بین شما داوری کند ؟ کسائی گفت در درگاه تو افرادی از عرب بسر می برند و اهل هر دو شهر بصره و کوفه شیوه سخن گفتن آنها را شنیده اند بگو در آینده تا از آنها پیرسیم در این موارد چسان تکلم می کنند یحیی و جعفر اظهار داشتند انصاف همین است ، آنها را حاضر ساختند و آنها گفتار کسائی را تصدیق کردند سیبویه شرمنده شد ولی یحیی دستور داد ده هزار درهم باو بدهند و او پس از این واقعه بصره باز نکشت راه فارس پیش گرفت و آنجا از دنیا برفت .

در اینجا ابن هشام با اینکه مورخ نیست و کتابش هم جنبه فنی خاص دارد از پایمال شدن حق متأثر گردیده می نویسد . جمعی گفته اند گواهان را رشوه دادند ، برخی نیز اظهار داشته اند آنها منزلت کسائی را نزد رشید می دانستند لهذا گفتار او را تصدیق کردند ، با اینحال می گویند آنها عبارت را بنصب تلفظ نکردند فقط گفتند کسائی درست می گوید و سیبویه به یحیی گفت دستور ده آنها عبارت را بنصب تلفظ کنند تا ببینی نمی توانند آنرا باین صورت بر زبان جاری سازند .

روایت این هشام چنین بود که نقل کردیم اما ابن خلکان ضمن ترجمه حال سیبویه داستان مناظره را بقسمی نوشته است که روایت او در چند جا باروایت ابن هشام تفاوت دارد اولاً - امین را خواستار جمع بین آن دو و طالب مناظره می داند ثانیاً کسائی و سیبویه را ممتقناً خواستار مراجعه به ربی خالص که

سخنش آمیخته با سخن شهرنشینان نشده باشد معرفی می کند ثالثاً - مینویسد امین عنایتی بسیار بکسائی داشت زیرا معلنش بود او عربی را خواست و از او حقیقت مطلب را پرسید او چنانکه سیبویه گفته بود گفت امین اظهار داشت که می خواهیم چنانکه کسائی گفته است بگوییم! مرد عرب گفت زبان من اینگونه در کام نمی چرخد زیرا جز بدست گرفتن عادت نکرده است آخر الامر با او چنین قرار گذاردند که شخصی بگوید سیبویه چنان و کسائی چنین گفت صواب با کدام است؟ و مرد عرب بگوید صواب با کسائی است، او گفت اینکار ممکن است (بالمعجب! تلفظ غلط غیر ممکن و دروغ و تیبانی ممکن است) بنابراین - این مجلسی بر پا و بزرگان قوم و علماء فن را حاضر ساختند، مرد عرب از در در آمد پرسشی را که تیبانی کرده بودند کردند و او گفت صواب با کسائی است سیبویه حقیقت امر را دریافت و با دلی اندوهناک از بغداد بر آمد و قصد بلاد فارس کرد. ابن خلکان عبارت مورد بحث را هم اینگونه روایت کرده است و کنت اظن الزنبور اشد السامن النحلة فاذا هواياها، و این عبارت از لحاظ بیان مقصود و ایراد اشکال تفاوتی با عبارت منقول از «مغنی» ندارد.

ابن الندیم هم روایتی نقل کرده (صفحه ۷۶) که در آن چنین آمده است: یحیی بن خالد، سیبویه و کسائی و اخفش را در مجلسی گرد آوردند و نفر اخیر با سیبویه مناظره کردند از او پرسشهایی نمودند و داوری را آن دو تن از فصحاء اعراب خواستند قضا را چند نفر از آنها بدربار آمده بودند و ابو - قعس و ابودثار (نام این شخص در حاشیه امیر برمقینی بنقل از حاشیه سیبوی ابو زیاد آمده است) و ابوالجراح و ابو ثروان از آن جمله بودند آنها جانب کسائی را گرفتند و کسائی پس از آن با یحیی درباره سیبویه گفتگو کرد در نتیجه یحیی بن خالد ده هزار درهم باو جایزه داد، سیبویه جایزه را گرفت بیصره بازگشت و از آنجا بفارس رفت.

در این روایت چهار مطلب وجود دارد که در روایات ابن هشام و ابن خلکان وجود نداشت و آنها از این قرارند: اول ذکر نام اخفش که غریب بنظر می - آید زیرا اگر مراد ابوالخطاب اخفش کبیر است که او استاد سیبویه بوده و اگر مقصود ابوالحسن مجاشعی اخفش اوسط است که او شاگرد وفادار و یگانه راوی کتابش بوده است و ظاهراً هیچیک طرف مناظره دیگری قرار نمی گرفته است. دوم ذکر نام چند تن از شهود می باشد که در ماخذ دیگر که بنظر رسیده است نام هیچیک نیامده و هر کس از آنها نام برده ماخذ روایتش فهرست ابن الندیم بوده است. سوم - وساطت کسائی است که در نتیجه یحیی ده هزار درهم سیبویه

جائزه داد . چهارم - بازگشت سیبویه به بصره است که در بعض روایات دیگر هم دیده می شود و در همان روایات است که در آنجا پرسید چه کسی از ملوک به علم نحو ( کلمه نحو در چاپ دوم روضات بصورت نجوم آمده است که البته غلط چاپی است ) رغبت دارد گفتند طلحة بن طاهر ، قصد او کرد و بسوی خراسان براه آمد ولی در راه بمرد .

ما نمی خواهیم راجع بتاریخ وفات و محل مرگ و دفن سیبویه وارد بحث شویم و اساساً نمی خواهیم بترجمه حالش مشغول شویم بلکه قصد داریم درباره موضوع مناظره کسائی با او که در تاریخ بعنوان « مسأله زنبوریه » یاد شده است سطوری بنویسیم از اینرو بنقل روایات این سه دانشمند که معتبرترین روایان این مناظره هستند اکتفاء می کنیم .

اهمیت مناظره مزبور بیشتر بسبب آن بوده که هر یک از طرفین نماینده مکتب خاصی محسوب می شده است و با این ترتیب مکتبهای نحو بصره و کوفه در برابر هم قرار گرفتند و واضحست که اگر سیاست در کار علم مداخله نمی کرد غلبه یا سیبویه بود ولی افسوس که در اینگونه موارد جز علم امور دیگر نیز دخالت عمده دارند .

صبرت الایام والصر شیمئی و ادرست علما آن بالعلم قیمتی  
سیبویه در بغداد دانشمندی غریب بود که جز بعلم و مهارت فنی خود به چیز دیگر تکیه نداشت بالعکس کسائی اهل بلد بود و از وابستگان مقام خلافت بشمار می رفت ، خلیفه و خلیفه زادگان و بزرگان بغداد از او حمایت میکردند تا آنجا مورد توجه بود که بر کرسی می نشست و درس می گفت و بعلاوه چنانکه احمد حسن زیات می نویسد از شیعیان آل عباس بود و عباسیان نسبت باو عنایت خاص میدول می داشتند ، احترامش بحدی بود که امین و مأمون کفشهای او را پیش پایش می نهادند و هارون بر این احترام معنوی رشک می برد (۱) اگر این

(۱) نسبت این حکایت بکسائی و امین و مأمون مشهور و در بسیاری از کتب مربوط مذکور است اما این خلکان در تاریخ خود ضمن ترجمه حال فراه آنرا به فراه و دوپسر مأمون نسبت داده و اینگونه نوشته است که : مأمون فراه را معلم دو پسرش قرارداد روزی فراه برخاست که دنبال کارش برود پسران مأمون از جا جستند و خواستند کفشهای استاد را پیش پایش بگذارند ولی هر یک می - خواست این کار را خود بنهائی انجام دهد و دیگری نمی گذاشت ، نزاع پرداختند و آخر الامر راضی شدند که هر یک لنگه ای از کفش استاد را پیش پایش نهد : مأموری این خبر را بمأمون رسانید او فراه را خواند وقتی حاضر شد <

ملاحظات در کار نبود سخن او بر کرسی نمی نشست و هرگز بر سیبویه جوان و دانشمند ستم نمی رفت .

از عجایب اتفاقات این است که علت گرایش سیبویه و کسایی به تحصیل علم نحو یکی بوده است ، هر دو بسبب دچار شدن بلجن و لغزش در تلفظ بفرار گرفتن این علم روی آوردند و چون حکایت آنان دارای فوائد ادبیست آنها را در اینجا نقل می کنیم .

هر دو حکایت را صاحب « روضات الجنات » در صفحات ۴۵۱ و ۴۸۰ از چاپ دوم ذکر نموده و درباره کسایی نوشته است که نزد گروهی آمد در حالی که خسته و کوفته راه شده بود گفت : « عیبت » با تشدید و بدون همزه باو گفتند تو خود راه منشین ما میسازی در صورتی که غلط تکلم می کنی : پرسید چه غلطی گفتم ؟ جواب دادند اگر بخواهی درماندگی و بیچارگی خویش را بیان سازی باید بگویی « عیبت » به تخفیف و اگر بخواهی رنج خود را آشکار نمایی باید بگویی « اعیبت » چون این سخن را شنید بهم برآمد زود از مجلس برخاست و پرسش از معلم نحو کرد و برای تحصیل نزد معاذ هر رفت ، درباره سیبویه نیز نوشته است که : به حماد سلمه گفت « ما تقول فی رجل رعی فی الصلوة ؟ » حماد گفت دچار لحن شدی در چنین موردی باید « رعی » بضم عین بگویی ؛ سیبویه خجل گردید و گفت علمی خواهم آموخت که دیگر لحن از من نشنوی برخاست و نزد خلیل رقت قصه خود را برای او نقل کرد خلیل گفت : رعی ( بر وزن نصر ) لغت غیر فصیح و رعی ( بضم عین الفعل ) لغت فصیح است از آن پس سیبویه ملازم خلیل گردید تا در صناعت نحو بر اعدت یافت .

( دنباله دارد )

« مأمون از او پرسید گرامی ترین مردم چه کسی است ؟ گفت : جزا میر - المؤمنین کسی دیگر را نمی شناسم که گرامی ترین مردم باشد ! مأمون اظهار داشت گرامی ترین مردم کسی است که وقتی از جای برمیخیزد و لب میهدان مسلمان برای اینکه کفشهایش را پیش پایش نهند بنواحی می پردازند و آخر کار راضی می شوند که هر کدام يك لنگه کفش را پیش پای او بگذارند . روایت ابن خلکان چنین است ولی نمی دانم که مأمون هم مانند پدرش دوپسر خود را ولایتعهدی داده بود یا نه ؟

تکیه گر خواهی زدن کیوان بر اورنگ بزرگی  
روز و شب کسب ادب از خدمت استاد میکنی